

دل مشغولی‌های یک آدم «در خود و درون گرا»

Le Systeme fabrizzi / Albert Husson

نقد و بررسی نمایشنامه «کسب و کار آقای فابریزی» اثر «آلبرت هوسون»

حسن یارسی

یک نظام اقتصادی و سیاسی کلان، مکانیزم‌های اجرایی خاصی برای خود دارد و بدون آن‌ها نمی‌تواند اقتدار و سیطره‌اش را حفظ نماید. هرگونه مکانیزم مشابه دیگری که خارج از این چارچوب عمل کنند در حقیقت ایجاد نوعی مانع و رادع در برابر بقای این سیستم‌ها و نظام‌هاست و چنین رخدادی معمولاً چنین تبیین می‌شود که حوزه عملکردهای اجتماعی را به طور اختیاری تقسیم نموده و سهم معینی برای خود در نظر گرفته است. حتی اگر این «خوداختیاری» در حوزه اقدامات فردی و شخصی انجام شود از آن جایی که امکان تقلید، ترویج و تکثیر برای آن است، همواره خطری بزرگ به شمار می‌رود و امکان دارد در آینده به صورت یک اپیدمی اجتماعی و اقتصادی درآید. بنابراین هر فردی آگاهانه یا ناآگاهانه اسیر این سیستم‌ها و نظام‌هاست.

اما گاه اتفاق می‌افتد که کسی بنا به خصوصیات فردی‌اش این قوانین و مکانیزم‌ها را ندیده می‌گیرد و خودش و دیگران را از حیطة این نظام‌ها خارج می‌کند و در نتیجه به یک بحران نسبی دامن می‌زند. در نمایشنامه «کسب و کار آقای فابریزی» اثر «آلبرت هوسون» چنین رویدادی اتفاق می‌افتد. «فابریزی» همه کارهایش را به طور علنی جلو چشم همه انجام می‌دهد و از طریق جلب اعتماد پولداران بزرگ و ادارشان می‌کند پول و ثروتشان را به او بسیارند (صفحه ۱۵). او برای اجرای هدفش به طور ناخودآگاه نقشه‌ها و فوت و فن‌های معینی هم دارد و همین ثابت می‌کند که آن کسی است که خودش باورش ندارد، اما دیگران باورش می‌کنند و این همان ترفند همیشگی آدم‌های ساده و بی‌ریاست: دیدارهای او با دیگران طوری اتفاق می‌افتند که زمینه و موقعیت باورپذیری برای درستکار جلوه دادن او و متعاقباً ترغیب و اغوای پولداران فراهم می‌شود؛ حتی عالی‌جناب «اوتویا» کشیش محل نیز تحت تأثیر اقدامات او قرار می‌گیرد:



من فکر می‌کردم که در باره شما اغراق می‌کنند، اما رفتار شما منو قانع کرد که حق با اوناست؛ شما واقعاً شایسته این همه تعریف و تمجید هستید ... بنده واقعاً تحت تأثیر قرار گرفتم ... چرا ... چرا ... و این در واقع چیزی جز حس اعتماد کامل نیست، حس اعتمادی که هر مراجعه‌کننده‌ای می‌تواند نسبت به شما پیدا کند، البته باید اذعان داشت که شرایطی که شما برای کارها قرار دادید، این احساس اطمینان و اعتماد را ضمانت می‌کند (صفحه ۲۳).

«فابریزی» دیگران را با ایجاد فرصت‌های واقعی برای ارزیابی خودش راضی نگه می‌دارد؛ همه حرکات و جابه‌جایی‌های او به ایجاد این وضعیت می‌انجامد. چنین وضعیتی، آن هم در شرایطی که اولین سوءظن‌ها و تردیدها شکل می‌گیرد، کاملاً طرف‌های مقابل او را خلع سلاح می‌کند. او به آنان اجازه می‌دهد با نهایت جدیت تردیدهایشان را پی بگیرند و چون در تمام این موقعیت‌ها «فابریزی» بسیار خونسرد، شجاع، صمیمی و عادی، بدون هیچ مخالفت یا دافعه‌ای به نظر می‌رسد، تردیدهای دیگران به شکل پارادوکس‌گونه‌ای به خودشان برمی‌گردد و معمولاً نتیجه نهایی این اتفاق روحی و روانی هم یک اطمینان صد در صد به همان آدمی است (فابریزی) که قبلاً مورد سوءظن بوده است.

رفتار «فابریزی» به قماربازی می‌ماند که روباز بازی کند. او حتی چیزی را که قاعدتاً باید بسته و پوشیده بماند، عمداً برای دیگران باز و آشکار می‌گذارد؛ در گاوصندوقش را که پر از پول است، نمی‌بندد و خانه‌اش را هم در چنین وضعیتی با کمال اطمینان ترک می‌کند تا سه تازه‌وارد که تردیدهایی در سر دارند، حساسی خانه را جست‌وجو و در نتیجه شرایط و موقعیت او را کاملاً ارزیابی نمایند، این ابتکار هوشمندانه سبب می‌گردد که هر سه آن‌ها نه توسط او بلکه توسط خودشان غافلگیر، درمانده و از قضاوتی که در مورد او کرده‌اند، پشیمان شوند:

پاکو: تو این حرفه ما باید با حوصله و به آرامی اندیشید و باز هم اندیشید و به موقع عمل کرد، مع ذلک بیایید از نزدیک ببینید ... توی این صندوق حداقل پانزده، بیست میلیون لیر پول خوابیده که ظاهراً تقابلی هم نیستند.

ساردی: توی یه صندوق بدون قفل و بست؟ و توی یه خونه بی در و پیکر و پر رفت و آمد؟ این بابا دیوونه س.

نوا: این اولین نظریه که می‌شه ابراز کرد. پاکو: اگه داشتن بیست میلیون لیر تو به همچین صندوقی علامت دیوونگی، دیوونگی همچین چیز بدی هم نیست.

ساردی: کاملاً درسته (صفحه ۳۰).

او خارج از حوزه بانکی و گردش سرمایه، خانه‌اش را به یک بانک شخصی تبدیل نموده که فرمول ارزش افزوده معاملاتش با مشتریان ظاهراً با قوانین بانکی منافات دارد؛ سود کمتری می‌گیرد و سود بسیار بیشتری می‌پردازد و این معامله از نظر دیگران ظاهراً نه تنها به ارزش افزوده نمی‌انجامد، بلکه ضرر هم می‌دهد؛ نسبت این ضرردهی ده به یک است:

پاکو: ... داستان از این قراره که یک روز مبلغ ناچیزی رو با سود ۳ درصد به یکی از همسایه‌هاش قرض می‌ده و روز دیگه مبلغی رو از یکی دیگه از همسایه‌هاش می‌گیره و سی درصد بهش سود می‌ده و این ماجرا تکرار می‌شه و درست به مانند یک گلوله برفی که با چرخیدن بزرگ و بزرگ‌تر می‌شه، کارهای پولی او چنان گسترش پیدا می‌کنه که کار به اینجا می‌کشه که امروز هست (صفحه ۳۱).

«اقدام فابریزی» در تأسیس یک بانک شخصی و خانگی، نوعی مقابله و مبارزه با سیستم بانکداری و سرمایه‌داری حاکم بر جامعه است. مقامات دولتی و حتی کلیسا هم به همین دلیل و از ترس آنکه او آسیب جبران‌ناپذیری به نظام سرمایه‌داری بزند، عملاً سه مأمور را که در بین آن‌ها یک کمیسر پلیس هم هست برای تحقیق در باره چگونگی کسب و کار او روانه کرده‌اند. «ساردی» یکی از این مأموران که خودش بانکدار است خطرات ناشی از اقدام «فابریزی» را به مأموران دیگر یادآوری می‌کند:

من به شما اعتماد می‌کنم، بله طبیعتاً به شما اعتماد می‌کنم، اما در عین حال به صدا در آمدن زنگ خطر را هم گوشزد می‌کنم. تا به حال سه نفر از مشتری‌های ما به بانک مراجعه کرده‌اند و در حالی که رفتار و حالتی پر از تمسخر نسبت به ما داشته‌اند، پول‌هایشان را برداشته و رفته‌اند (صفحه ۳۳).

ترفند «فابریزی» را نمی‌توان یک کنش ارادی و خارج از چرخه روابط علت و معلولی جامعه به حساب آورد؛ آنچه او را به عنوان یک استثنا و ادار به چنین اقدامی کرده است، عارضه‌مندی‌های خود شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه است. «فابریزی» به دلیل جسارت و شجاعت ذاتی‌اش مرکز بروز چنین واکنش تقابلی‌گرایی واقع شده و عاملیت آن را به نمایش می‌گذارد.

در چنین شرایطی «فابریزی» توانسته موقعیت خود را حفظ نماید و ثروت نسبتاً قابل توجهی هم داشته باشد؛ همین موضوع سبب سؤال‌برانگیز بودن و تعلیق‌زا شدن نمایشنامه شده است. مکانیزم انجام این رخداد آن هم در شرایطی که او ظاهراً ضرر می‌پردازد چگونه شکل

می‌گیرد؟ این موضوع گره نمایشی موقعیتی است که «آلبرت هوسون» نمایشنامه‌نویس به آن می‌اندیشد و می‌کوشد به شیوه خود آن را گره‌گشایی نماید.

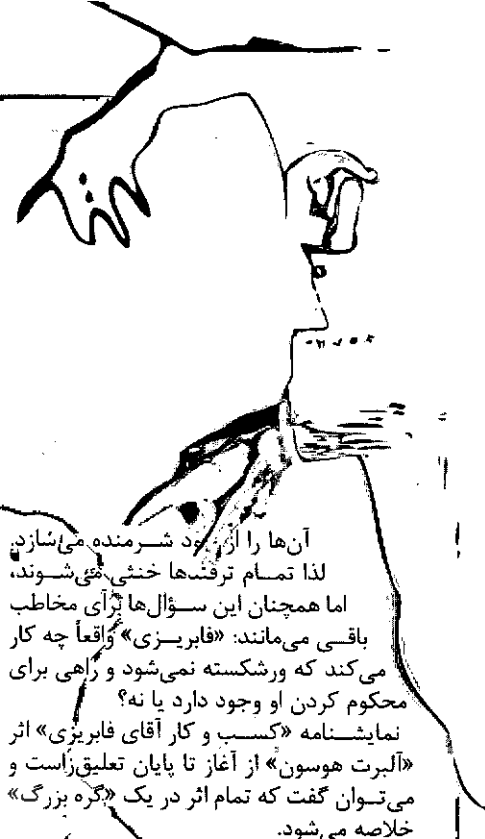
با نظری ولو اجمالی، به موضوع فوق دقیقاً میزان جذابیت تم نمایشنامه آشکار می‌گردد؛ از همان آغاز کنجکاوی خواننده یا تماشاگر برای پی بردن به راز پنهان «فابریزی» و پی بردن به «کسب و کار پیچیده» او برانگیخته می‌شود و با اشتیاق روند بعدی حوادث نمایشنامه را پی می‌گیرد. این کنجکاوی شامل برخی از پرسونازهای خود متن هم می‌شود؛ آن‌هایی که به عنوان بانکدار، بازرس مالی و عضو بخش تحقیقات مالی پلیس مسئول بررسی چگونگی اقدامات پیچیده «فابریزی» هستند حتی پیش از خوانندگان و یا تماشاگران اثر کنجکاو شده‌اند، چون از نظر آنان موضوع پیچیده‌تر از هر نوع تصویری است:

ساردی: اوضاع و احوال رو خوب جور کرده و بانکداری راه انداخته، البته بانکداری با سبک و سیاق وارونه، بدین ترتیب این حرفه محترم رو... که بنده افتخار دارم در خدمت اون هستم...

پاکو: باید اذعان کرد که برنامه‌ریزی خوبی کرده، هر کس نمی‌تونه بی‌مقدمه بانکداری راه بندازی (صفحه ۳۲).

«آلبرت هوسون» برای آنکه میزان تأثیرگذاری نمایشنامه را دو چندان کند، در اعطای خصوصیات مثبت از جمله دست و دل بازی و بخشندگی بیش از حد به پرسوناز «فابریزی» افرراط می‌کند (صفحه‌های ۵۳ و ۵۴). این کار گرچه در «درام» معمول نیست، اما با توجه به آنکه ژانر این اثر کمدی است می‌توان چنین ترفندی را هم جزء وجوه کمیک موضوع آن به حساب آورد؛ «فابریزی» به خدمتکاری که چند لحظه پیش استخدام نموده، می‌گوید: «برای پول هم هر وقت که لازم داشته‌ای از این کتسو می‌تونی برداری» (صفحه ۵۱) یا «اگر هم مایل باشی می‌تونی اینجا بومونی و یکی از اتاق‌ها رو برای خودت برداری» (همان صفحه).

آنچه مخاطب را از آغاز تا پایان مجذوب اثر می‌کند و لحظه‌ای او را به خود و انمی گذارد این سؤال است که «سرانجام چه خواهد شد»، زیرا در هر مرحله‌ای «فابریزی» برای خنثی کردن توطئه‌ها رویکرد معین و قانع‌کننده‌ای دارد؛ او می‌کوشد هر طرح و نقشه آسیب‌رسانی را به ضد آن تبدیل کند؛ از این رو، هر وقت مأموران به خانه او می‌آیند و یا دیگران برای او توطئه می‌چینند، با خونسردی و متانت و بخشش بیش از حد و توأم با مهربانی و عطفوت انسانی



آن‌ها را از سود شرمنده می‌سازند، لذا تمام ترغیبات خنثی می‌شوند، اما همچنان این سؤال‌ها برای مخاطب باقی می‌مانند: «فابریزی» واقعاً چه کار می‌کند که ورشکسته نمی‌شود و راهی برای محکوم کردن او وجود دارد یا نه؟ نمایشنامه «کسب و کار آقای فابریزی» اثر «آلبرت هوسون» از آغاز تا پایان تعلیق‌راست و می‌توان گفت که تمام اثر در یک «گره بزرگ» خلاصه می‌شود.

موقعیت‌ها، دیالوگ‌ها و آدم‌ها حتی در جدی‌ترین موقعیت‌ها بنا به اقتضای نمایشنامه حالتی کمیک پیدا می‌کنند؛ دیگران بار رویکردی جدی وارد صحنه می‌شوند و بر برابر نوع رفتار «فابریزی» به نوبت سرشان به سنگ می‌خورد و سرخورده و ناکام موقتاً موقعیت‌ها را ترک می‌کنند تا چاره و توطئه دیگری بیندیشند. وضعیت روحی و روانی مخاطب هم دست کمی از آدم‌های شکست‌خورده نمایشنامه ندارد، چون او هم با این سؤال‌هایی که در ذهن آدم‌های متن وجود دارد، رو به روست.

«فابریزی» هم‌زمان از دیگران می‌آموزد؛ این موضوع با توجه به آنکه این «دیگران» دشمنان او به حساب می‌آیند تا حدی پارادوکسیکال است و نشان می‌دهد رویکرد «آنتونیو فابریزی» به همه رخدادهای تعامل‌آمیز و انسانی است: آنتونیو؛ هیچ لزومی ندارد که حاشیه بریم... من شخصاً معتقدم که از رسم‌های غیر ضروری باید دست کشید... من می‌توانم که همچنان تو رو دوست داشته باشم و به این دوست داشتن ادامه بدم... شاید برات مضحک باشه، ولی باور کن... این عالی‌جناب «اوتاوایا» پدر مقدس بود که دوست داشتن رو به من آموخت.

آمیلیا؛ نکنه یک دفعه شما دیوونه شدین؟ آنتونیو؛ چه شانسی آوردم! اگه تو اینجا نیامده بودی، من هیچ وقت نمی‌تونستم بفهمم. در مورد ازدواج هم در واقع این فکر مال کمیسر بود. می‌بینی که چه آدم خوبی؟ (صفحه ۹۳) مأموران مالی و پلیس به علت سماجت فابریزی و درمانده شدن خودشان در نهایت می‌کوشند «فابریزی» را وادار نمایند پول‌هایش

را به بانک‌های دولتی معینی بسپارد تا سودی عاید آن‌ها شود و ضمناً او را هم به داخل سیستم بانکداری خودشان بکشانند:

پاکو: آقای فابریزی همه پول‌هایشان رو به بانک‌های شما می‌سپارند. سازدی: باعث خوش‌بختی ماست.

پاکو: طبیعتاً، موجودی حساب ایشون مثل همه حساب‌ها گه‌گاه کم و زیاد می‌شه.

ساردی: خب زندگی یعنی همین، مگه نه؟ گاه کم و گاه زیاد.

پاکو: احتمال داره که گاهی هم یک کسری کوچک پیش بیاد و به کمک شما احتیاج باشه. ساردی: برای همین موقعه که من اینجا هستم، آقای بازرس (صفحه ۱۰۷)

در نظیر دولت هیچ چیز نباید از چارچوبی که دولتمردان تعیین کرده‌اند، بیرون باشد و ضمناً «سرمایه» رابطه تنگاتنگی با «سیاست» دارد. بنابراین، اقدامات «آنتونیو فابریزی» در رابطه با سیاست هم خطرناک است:

پاکو: شما حتماً تا حالا متوجه شده‌اید که باید سیاست داشته باشید. پول و سیاست با هم جفت ایده‌آلی رو تشکیل می‌دن. البته منظور من از سیاست خوب، سیاست دولته... این دولته که به من حقوق می‌ده. اون به من حقوق می‌ده تا من بتونم شما رو به طرف او جلب کنم (صفحه ۱۰۸).

راز موفقیت «فابریزی» در آن است که به جای تقابل با مأموران و جبهه‌گیری، در نهایت عطف و تعامل آن‌ها را به خود فریفته و مفتون می‌سازد؛ همین سبب می‌گردد که او آدم برجسته و نامتعارف جلوه نماید و چنین صفتی خود به خود دیگران را مغلوب می‌کند؛ و از خود تصویری انسانی ارائه می‌دهد و مأموران را با آنچه که باید در وجود آن‌ها هم باشد، دوباره رو به رو می‌سازد؛ همین موضوع در پایان نمایشنامه حداقل یکی از آنان یعنی «پاکو» را کاملاً به باز یافت روح انسانی‌اش وامی‌دارد (صفحه ۱۱۹).

«آنتونیو فابریزی» را بین سود دوران خود است؛ او از ثروتمندان می‌گیرد و به فقرا می‌بخشد و این معادله‌ای کاملاً متمایز از فرمول سودآور بانک‌ها در نظام سرمایه‌داری است. به سپرده‌های دیگران سی درصد سود می‌پردازد و در عوض بابت پولی که به دیگران می‌دهد، سه درصد سود می‌گیرد.

خوب بودن «فابریزی» بسیار نامتعارف است، زیرا جامعه و حتی کلیسا که نماینده آن در نمایشنامه همواره به دنبال معامله‌ای خاص خود است، همگی بر سودجویی تأکید دارند و فقط این اصل را به عنوان قاعده و روال معمول و طبیعی زندگی قبول دارند. «فابریزی» یک استثنای عجیب و غریب است، او هیچ وقت نمی‌خواهد

غیر از آنچه هست، باشد و همین گاهی دیگران را بیش از حد به او مظنون می‌سازد. با همه اینها، در برابر هجوم سیاستمداران، پلیس و کشیش به خانه‌اش هرگز از خود دفاع نمی‌کند و همین به تعلیق‌زایی نمایش افزوده است. او زاهش را تا آخر بدون تردید ادامه می‌دهد و هنگامی که می‌فهمد به علت بخشندگی زیاد حساب سود و زیان خود را نکرده است از مهلکه می‌گریزد، اما پشت سرش معنا و تأثیرات خودش را در قالب صفات خوبی که داشته، به جای می‌گذارد و همین دیگران را مجذوب و نهایتاً به یک عذاب وجدان نسبی دچار می‌کند:

اوتاوایا: اگر بیش از آنچه داریم، بخشنده باشیم ...

پاکو: اگر می‌بخشیم، یعنی این که دارا هستیم

ساردی: و اگر همه چی رو از دست بدیم ... پاکو: و اگر ندانیم که داریم همه چی رو از دست می‌دیم؟

ساردی: پس، آخه «فابریزی» برای چی گذاشته و رفته؟

پاکو: چون ما نتونستیم درست بفهمیم! چون که ما با آمدنمون جذابیت و افسون «فابریزی» رو خدشه‌دار کردیم و علیه او دست به کار شدیم (صفحه ۱۲۰)

نمایشنامه «کسب و کار آقای فابریزی» اثر «آلبرت هوسون» به طور هم‌زمان هم «کاراکتر محور» و هم «موضوع محور» است. شناخت نسبی هر کدام از این مقوله‌ها به روشنگری در باره دیگری می‌انجامد. «فابریزی» آدم ساده‌ای است و در مورد سواد کافی او هم نمی‌توان یقین داشت؛ او از حریفان خود چیزهای زیادی می‌آموزد و در حقیقت آنان سبب می‌شوند که او به اشتباهش پی ببرد. سرانجام بخشی از دشمنی‌ها به شکل پارادوکس گونه‌ای به دوستی تبدیل می‌شود و حتی یکی از مأموران زبان به ستایش او می‌گشاید؛ «پاکو» در حالی که به مسیح در تابلوی «معجزه نان» اثر «لئوناردو داوینچی» نگاه می‌کند به طور تلویحی جمله‌ای بر زبان می‌آورد که زبان حال مسیح و «فابریزی» است: «او دو ماهی را بین پنج هزار نفر تقسیم کرد و هرکس هر اندازه که خواست، خورد» (صفحه ۱۱۹).

«فابریزی» کم‌حرف است. او در تمام نمایشنامه فقط یک دیالوگ نسبتاً بلند دارد (صفحه ۵۰ و ۵۱). در عوض، پرسونازی عمل‌گراست؛ هر تصمیمی که می‌گیرد بلافاصله آن را به انجام می‌رساند. گیر و گرفت‌های دیگران را ندارد، برای کسی هم نقشه نمی‌کشد. دوست دارد همان گونه که خودش در انتخاب شیوه زندگی‌اش آزاد است دیگران نیز آزاد باشند. ظرفیتی که برای پذیرش دیگران دارد زیاد است و او را کاملاً

خوش‌بین و خوش‌قلب نشان می‌دهد. دیگران به نوبت و به نسبت‌های متفاوتی خود را در او پیدا می‌کنند و سرانجام به جای آنکه مانع او شوند، به او یاری می‌رسانند. حتی «آملیا» نیز که در آغاز چشم طمع به اموال او دارد، در پایان نه تنها چیزی از او نمی‌دزدد بلکه با عشق به زندگی او معنای بیشتری می‌بخشد و «آنتونیو فابریزی» از ازدواج یا او احساس خوشبختی می‌کند: «قبلاً من خودم رو خوشبخت فرض می‌کردم، اما چیز درستی راجع به خوشبختی نمی‌دونستم. از وقتی که آملیا به اینجا آمد، با خودش تازگی، گرما و محبت رو...» (صفحه ۱۰۴). اما «فابریزی» یک وجه تراژدیک هم دارد: هرگز به منافع خودش نمی‌اندیشد؛ آدمی حساس‌گر نیست، در نتیجه در برابر آسیب رساندن دیگران و روابط پیچیده اجتماعی همواره بی‌حفاظ است.

گرچه ترفند محوری نمایشنامه، یعنی نحوه کسب و کار او غیر ممکن به نظر می‌رسد، اما واقعیت آن است که احتمال وقوع آن هم دور از ذهن نیست و اساساً تمام نمایشنامه بر مبنای «احتمال» شکل گرفته و به رغم آنکه این احتمال هم چیزی جز «شرط یا تابع ذهنی» نویسنده نیست، اما «آلبرت هوسون» این احتمال را همچون یک واقعیت و یا حداقل یک «واقعیت نمایشی» قابل طرح می‌داند، ضمن آنکه در خود اثر هم به ممکن بودن چنین احتمالی اشاره شده است. این احتمال بنا به توجیهات و تأویل‌هایی که برای آن وجود دارد، می‌توانید به نظر برخی «مشیت الهی» و به نظر بعضی‌ها احتمال یا منطق ریاضی تلقی شود. ما این حقیقت را در پایان از زبان «پاکو» می‌شنویم: «تفاهمی وجود نداره آقای مدیر عزیز! منطق ریاضیه، و عالی‌جناب... به آن نام دیگری دادند؛ ریاضیات آن را احتمال و کلیسا آن را مشیت الهی نامیده» (صفحه ۱۲۲).

می‌توان احتمال دیگری را هم در نظر گرفت: چون او همواره در حال مطالعه ریاضیات است و شوق فراوانی هم به آموختن دارد، شاید در آینده خودش شیوه و مکانیزم خاص و پیچیده‌ای برای اجرای درست و بی‌ضرر نظام بانک شخصی و خانگی خود بیابد و یا اساساً خودش تغییر کند و همانند دیگران به طور نسبی و یا به شیوه خاص خود از قوانین مربوطه به «ارزش افزوده» بانک‌های دیگر استفاده نماید.

جوابی که در پایان نمایشنامه، خواننده برای سؤال‌هایش می‌یابد این است که «فابریزی» تا حدی یک آدم «در خود» و درون‌گراست و اعتنای چندانی به مسائل پیرامونش ندارد. اقداماتش هم پیچیده نیست. او همه چیز را بر اساس علائق ذاتی خودش پیش می‌برد و برآوردی هم از کار خود و نتیجه نهایی آن

ندارد؛ از آنجایی که وارد سیستم سرمایه‌اندوزی بانک‌ها نشده هنوز اخلاق انسانی‌اش را حفظ نموده است و همه چیز را بر مبنای خیراندیشی و عملکردهای خیرخواهانه انسانی انجام می‌دهد. در حال حاضر می‌توان بانک خانگی او را یک بنگاه خیریه به حساب آورد که موجودیتش در قیاس با محیط جدی و روند بی‌رحمانه و بی‌اغماض بانک‌ها به یک وضعیت کمیک بسیار پارادوکس‌دار واقعیت بخشیده است.

این اثر نشان می‌دهد که فرد در برابر نظام اقتصادی و اجتماعی ناتوان است و سرمایه خرد توان مقابله با سرمایه کلان را ندارد. بنابراین، اقدام «آنتونیو فابریزی» در نهایت به «یک شوخی جدی» می‌ماند: حین جدی بودن نهایتاً تا حدی هم غیرقابل باور به نظر می‌رسد. می‌توان آن را یک جنگ و تقابل فردی تصور کرد که اگر مدتی طولانی ادامه یابد سبب به هم‌ریزی نظم اقتصادی و اجتماعی پولداران می‌شود.

«فابریزی» از نگاه مأموران حسابر س و پلیس که خودشان پرسوناژهایی پیچیده و چندساحتی با طیف‌های گوناگون به شمار می‌روند، در آغاز فردی دارای خصوصیات پیچیده به نظر می‌رسد، اما واقعیت آن است که «فابریزی» پرسوناژی ساده و تک‌ساحتی به حساب می‌آید.

در این نمایشنامه دیالوگ‌ها دارای ایجاز هستند و در آن‌ها زیاده‌گویی و زیاده‌نمایی نیست. خواننده یا تماشاگر می‌پذیرد که پرسوناژها چنین سخن بگویند. ضمناً هر کدام به تناسب روان ساده یا پیچیده خود ساختار زبانی معینی دارند. برخی زیاد حرف می‌زنند، بعضی هم کم حرف هستند. دیالوگ‌ها به خوبی موقعیت‌ها و دغدغه‌های پرسوناژها را نشان می‌دهند، تا جایی که حتی خواننده اثر حضور آدم‌ها و شکل‌گیری موقعیت‌ها و حوادث را احساس می‌کند و می‌بیند.

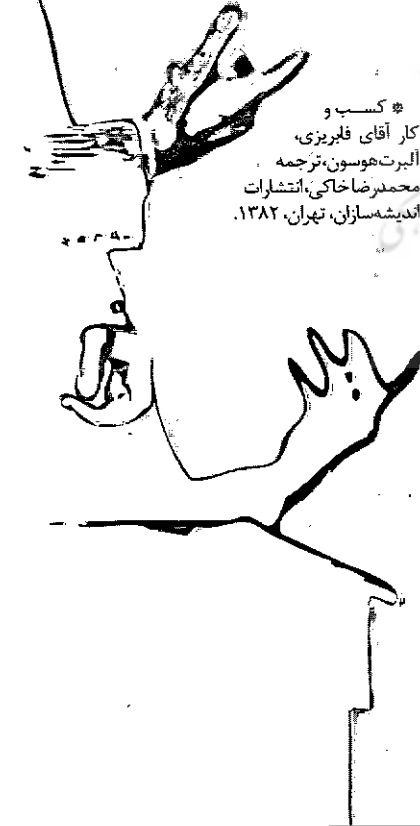
طرح یا پیرنگ نمایشنامه که بخشی بر واقعیت و بخشی بر تصادف و ذهنیت نویسنده استوار است، اصلاً پیچیده و غامض نیست، در عوض، موضوع نمایشنامه تعلیق‌زا و گیراست و اثر در کل شاخصه‌های کمدی را داراست.

تم یا موضوع نمایشنامه «کسب و کار آقای فابریزی» اثر «آلبرت هوسون» گرچه به شغل و اقدامات شخصی یک فرد مربوط می‌شود و اساساً تازه و نو به حساب نمی‌آید، اما چون به موضوع «تبدیل شدن خانه شخصی به بانک» اشاره دارد، لذا تا حدی نو به شمار می‌رود.

در رابطه با سبک و شیوه «آلبرت هوسون» باید گفت که واقع‌گرایی را با اغراق در آمیخته و در بطن اثر و نحوه پردازش آن برخی گرایش‌های امپرسیونیستی (تأثیرگرایی) به چشم می‌خورد. این نمایشنامه جلوه‌های دراماتیکش را بر اساس یک شیوه روایی خطی ارائه می‌دهد، اما به علت

پیچیده و گره‌دار بودن موضوع دارای جذابیت و کشش بالایی است.

در بطن نمایشنامه «کسب و کار آقای فابریزی» اثر «آلبرت هوسون» که اثری پر از تناقض و پارادوکس محسوب می‌شود یک انسان‌گرایی عمیق و تأثیرگذار شکل می‌گیرد که سبب شده گاهی ژانر اثر تا حدی از کمدی فاصله بگیرد و به تناوب به «درام» و در پایان به «ملودرام» نزدیک شود؛ وجه کمیک اثر به کلیت پر از تناقض و نیز به موقعیت‌ها، آدم‌ها و موضوع اثر برمی‌گردد. جنبه «درام» آن به رویکرد و افکار و عواطف جدی «فابریزی» مربوط می‌شود و شاخصه «ملودرام» اثر به موقعیت‌های غیرمنتظره و پر از عشق و علاقه «فابریزی» به «آملیا» ارتباط پیدا می‌کند که بخش پایانی را هم که در آن همه چیز با خیر و خوشی به موقعیتی به مراتب بزرگ‌تر از شرایط آغازین نمایشنامه برمی‌گردد، شامل می‌شود. با همه این‌ها، در کل شاخصه کمیک کاملاً برتری دارد، چون همه این وجوه نهایتاً برای برجسته‌تر شدن ژانر کمدی کاربری پیدا کرده است. ضمناً وجه متناقض بسیار کمیکی هم به حادثه نمایشنامه شکل می‌دهد: یک آدم ساده، تنبل و کم‌سواد اما مهربان و خیراندیش به شکل پارادوکس‌داری خودش را گرفتار انجام یک کار پیچیده و دشوار کرده است.



* کسب و کار آقای فابریزی، آلبرت هوسون، ترجمه محمدرضا خاکی، انتشارات اندیشه‌سازان، تهران، ۱۳۸۲.